

از: سیره ابن هشام
ترجمه میرزا آقای رضوی

مبعث رسول اکرم (ص)

درسیره ابن هشام (جزء اول چاپ مصر ص ۲۵۱) بعد از آنکه
« صفة رسول الله (ص) من الانجيل » چنین آمده است :

[می گوید ابو محمد عبدالملک بن هشام که زیاد بن عبدالله البکائی (به زبان عربی و تشدید ک) از قول محمد بن اسحاق المطلبي روایت کرد] چون حضرت محمد (ص) بدسی پهل سالتگی رسید خدای متعال او را برانگیخت تا برای همه مردم مبعوث باشد . خدای تبارک و تعالی همه پیامبران سلف را به ایمان و تصدیق و یاری وی متعهد ساخت و آنان را ملزم کرد که به امت خود خیر دهند و برسانند که محمد برحق است . خدای بزرگ به حضرت محمد (ص) می فرماید (سوره آل عمران آیه ۸۱) « و اذا خدا لله میثاق النبیین لما آتینکم من آتای و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال اقررتم علی ذلك اصری » (که به معنی ثقل ما حملتکم من عهدی است) قالوا اقررتنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین و خدای تعالی تمام انبیاء و پیروان ایشان را به تصدیق آن حضرت و یاری وی متعهد ساخت و یهود و نصاری (اهل کتابین) را نیز بر این عهد ملزم کرد .

ابن اسحاق : زهری (به ضم و تشدید ز) از عروة بن الزبیر و او از عائشه (رضی الله عنها) نقل کرده است که وقتی رسول خدا به مقام نبوت رسید در آغاز کار رویای صادقه داشت و آنچه را در خواب می دید مثل سفیده صبح برایش روشن و آشکار بود . و گفته است خدا او را به تنهایی و خلوت جستن دوازده روز مردم علاقه مند کرد بهمین جهت بود که آن حضرت هیچ چیز را به قدر تنهایی دوست نمی داشت .

ابن اسحاق : عبدالملک بن عبیدالله بن ابی سفیان بن العلاء بن جاریة الثقفی بن خبرداد که از بعضی از اهل علم شنیده بود، در ابتدای رسالت و مقام نبوت چون حضرت برای حاجت بیرون می رفت بقدری دور می شد که خانه ها از نظر پنهان می گشت و به دره های مخفی کوه های مکه می رفت بهر سنگی و درختی که می گذشت به او سلام می دادند . و حضرت بهر

طرف چه راست چپ و چه پشت سر که می نگریست غیر از درخت و سنک چیزی نمی دید . پس می ایستاد و بدین گونه می دید و می شنید و نا وقتی که خواست خدا بود توقف می کرد . این بود تا جبریل از جانب پروردگار نازل شد و این امر در غار حراء در ماه رمضان اتفاق افتاد .

ابن اسحاق : وهب (به فتح و وسکون ه) بن کیسان از موالی آل زبیر بمن خبر داد که شنیدم از عبدالله بن زبیر که او از عبید بن عمیر (بروزن کوثر) بن قتاده ایمنی نقل کرد که گفت عبید چگونگی ابتدای رسالت و نزول جبریل (ع) را برای ما بیان کن .
و عبید گفت من بودم که عبدالله بن زبیر در برابر جمعی از مردم می گفت :
رسول خدا (ص) هر سال یک ماه در حراء (به کسرح و بدون تشدید) بسر می برد و این رسم بود در زمان جاهلیت که قریشها برای این که گناهاشان پاک شود چنین عبادتی می کردند .

ابن اسحاق : ابوطالب گفته است

وراق لیرقی فی حراء و نازل

و ثور و من ادسی ثبیراً مکانه

(ترجمه تقریبی: کسی که در غار ثور معتکف شود و در کوه ثبیر مکان بگیرد و در غار حراء بسر برد ترقی خواهد کرد .)

ابن هشام : عرب تحنث و تحنث را به معنی تطهیر بکار می برد (حنثیه بهمین مناسبت گفته می شود) و ف را به ث تبدیل می کند چنان که جندف و جدث (به فتح حثین) می گوید و منظور قبر است .

شاهد کلام ربه بن العجاج است که گفته است . « لوکان احجاری مع الاجداف » و از اجداف، اجداث (قبرها) اراده کرده است .

(ترجمه تحت اللفظی : اگر سنگهای من با قبرها بود) این شعر از ارجوزه اوست و بیت مربوط به ابوطالب را ان شاء الله در جای خود ذکر خواهیم کرد .

ابن هشام : ابو عبیده برای من نقل کرد که عرب به جای ثم (به ضم ث و مشدد) فهم (ایضاً) می گوید و حرف ف و ث را بهم تبدیل می کند .

ابن اسحاق : وهب بن کیسان گفت که عبید خبر داد حضرت رسول اکرم (ص) هر سال در ماه رمضان عبادت می کرد و به فقرا و بی نوایان غذا می داد و در آخر ماه که اعمالش را انجام می داد و مراجعت می کرد قبل از آن که به خانه اش برود هفت مرتبه در خانه کعبه طواف می نمود تا این که به ماهی رسید که خداوند تبارک و تعالی اراده کرد که او را در آن سال مبعوث گرداند و این در ماه رمضان بود رسول خدا (ص) با کسان و اهلس برای عبادت و اعتکاف به حراء رفت تا در شبی که پروردگار او را بر سالت مبعوث کرد و پندگمان او را مورد رحمت خویش قرار داد جبریل (ع) به امر پروردگار در آن شب معین فرود آمد .

حضرت رسول (ص) فرمود من در خواب بودم که جبریل نازل شد با قطعه ای از

حریر که در آن نوشته بود پس گفت بخوان گفتیم نمی توانم بخوانم . پس جبریل چنان بستختی مرا فشار داد که احساس مرگ کردم و دو باره به من گفت بخوان پاسخ دادم نمی توانم بخوانم وای دوباره مرا بستختی فشار داد که تصور مرگ کردم و این کار سه مرتبه تکرار شد . این بار جبریل گفت بخوان گفتیم چه بگویم مگر این که بتواقدا کنم و هر چه می گویی تکرار کنم پس گفت (سوره شاق آیه ۱ تا ۵) .

« اشرأ باسم ربك انذی خاق خاق الانسان من تلق اقرا وربك الاكرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم » وگفت من آنها را خواندم تا تمام شد آن وقت جبریل مرا تروک کرد و رفت از خوابی که بنام شدم بیدم گویا در صفحه فلیم نوشته شده است و فرمود وقتی از غار برون آمدم و در وسط کوه رسیدم صدائی از آسمان شنیدم که می گفت ای محمد تورا رسول خدا مبعوث فرمود حضرت فرمود سرم را بسوی آسمان بلند کردم به دقت نظر کردم و اتفاقاً جبریل را در شکل مودی نورانی دیدم که دنبال او تا کساره اقی کشیده شده بود و می گوید این محمد تورا رسول خدا ای و من جبریل هستم .

لذا در جای خود متوقف شدم و گمانی بر نداشتم و بوقت به او نگر بستم و پوسته در کرانه های آسمان پدیدانگه می کردم و بهر طرف نگاه می کردم تا آنکه می بینم او را می دیدم آن گاه از رفیقان باز ایستادم و گمانی بدجلو یا غضب نداشتیم تا این که خدیجه به سراغ من فرستاد ولی رسانان نام بهر آنکه مکه رسیدند و نزد کعبه بازگشتند و من در جای خودم همچنان قرار داشتم . پس از آن که رفتند من به خانه بازگشتم خدیجه باز آمد و من نزدیک شدیم و مرا در کنار گرفت و گفت ای با القاسم کجا بودی ؟ به خدا قسم کسانی را به طلب تو فرستادم تا به مکه رسیدند و تورا نیافتند . محمد (ص) آنچه را که مشاهده کرده بود برای خدیجه بازگو کرد خدا چه گفت ای پسر عمو بهارات باد ترا و راست بخش باش قسم به آنکه جان خدیجه در دست اوست من بدقیوت تو آمدم و از شام که پیغمبر این امت خواهی بود . سپس برخاست و آماده رفتن شد و نود ورقه (به تحنن) بن نوفل بن اسد بن عبدالمعزی (به ضم ع) و پنج ورقه (بن قصى) که پسر عموش بود رفت . و رقیه نصرانی بود و کتابهای آنها را خوانده بود و از اهل تورات و انجیل هم شنیده بود خدیجه آنچه را که حضرت دیده و شنیده و برایش نقل کرده بود برای او بازگو کرد . و رقیه بن نوفل در پاسخ گفت قدوس قدوس . قسم به آن که جان ورقه درید اوست اگر چنین باشد ناموس اکبر همان ملکی که بر موسی ظاهر می شده ، بر او نازل شده است و محمد پیغمبر این امت خواهد بود و سخن من کاملاً صحیح است .

پس خدیجه به نزد رسول خدا بازگشت و سخنان ورقه را برای آن حضرت بازگو نمود رسول پس از آن مراسم عبادت در غار حراء را به طوری که پیش از این ذکر شد به پایان رسانید و به طواف کعبه پرداخت در این اثناء ورقه بن نوفل را دید که او هم مشغول طواف کعبه است . ورقه گفت ای پسر برادر آنچه را که دیده و شنیده ای برای من نقل کن رسول خدا (ص) او را از آنچه گذشته بود آگاه کرد سپس ورقه گفت به جان آفرین قسم که تو رسول این امتی بر تو همان ناموس اکبر که به موسی تجلی می کرد نازل شده است در آینده تکذیب

می‌شوی و اذیت و آزار خواهی دید و از شهر رانده خواهی شد و با تو جنگ خواهند کرد و اگر من آن روز را درک کنم و زنده باشم برای خدمت به خدا تو را یاری خواهم کرد .

پس از آن که این را اعلام کرد سرش را به طرف حضرت نزدیک کرد و میان سر او را بوسه آنگاه حضرت به منزل مراجعت کرد .

ابن اسحاق : اسمعیل بن ابی حکیم غلام آل زبیر از حدیجه برای من نقل کرد که من به رسول اکرم (ص) گفتم ای پسر عمو آیا می‌توانی مرا از وقتی که مصاحبت (جبریل) نازل می‌شود مطلع کنی ؟ فرمود بلی .

حدیجه گفت چون آمد مرا خبرده . پس جبریل (ع) بر آن حضرت نازل شد و در آن حین حضرت به حدیجه فرمود این جبریل است که فرود آمده حدیجه گفت ای پسر عمو برخیز و در کنار چپ من بنشین حضرت رسول (ص) برخاست و چنان کرد و فرمود آیا او را می‌بینی گفت بلی . حدیجه گفت بیا در کنار راست من بنشین حضرت اجابت نمود و در باره حدیجه رسید او را می‌بینی و او جواب داد بلی حدیجه گفت بیا کاملا نزدیک من باش حضرت رسول (ص) اجابت نمود و چنان که او نشسته بود کرد . پس رسید او را می‌بینی حدیجه جواب داد آری می‌بینم حدیجه رو به خود را برداشت و در آن وقت رسول خدا کاملا نزدیک او بود . بارگفت او را می‌بینی حدیجه جواب داد نه حدیجه گفت ای پسر عمو بشارت باد به خدا قسم این صورت مکتوبی بود نه شیطان و دیو .

ابن اسحاق : این خبر را بعد عبدالله بن حسن گفتم او گفت از مادرم فاطمه دختر حسین شنیدم که او از حدیجه نقل می‌کرد با این تفاوت که وقتی حدیجه نزدیک زره حضرت جای داشت این حوادث روی داد .